

واکاوی و ریشه یابی عناصر جادویی بلاگردان در داستانهای هزار و یک شب

مهدی خلیفه، قربانعلی ابراهیمی*

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

اردیبهشت ۱۴۰۱، دوره ۱۵، شماره پیاپی ۷۲، صفحات ۱-۱۶

DOI: ۱۰.۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲.۱۵.۷۱.۲

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

هدف و زمینه: هزار و یک شب یکی از متون کهن و کلاسیک فارسی است که بلحاظ گستردگی محتوایی و اشارات آن به مفاهیم ساده و درعینحال عمیقی که در طول تاریخ دغدغه بشر بوده‌اند، تا به امروز محل بحث و بررسی بوده است. تنوع محتوایی و مفهومی این اثر، زمینه‌ساز گسترده‌ترین بحث‌های ادبی، الاهیاتی، فلسفی و نمادشناسانه از این اثر شده است. اما یکی از مفاهیمی که شاید چندانکه شایسته پردازش بوده، مورد اقبال قرار نگرفته، مسئله دگردیسی انسان بر اساس جادو و در راستای بلاگردانی در این اثر سترگ است. هدف مقاله حاضر بررسی نقش و کارکرد عنصر جادو و ارتباط آن با بلاگردانی در داستانهای هزار و یک شب است.

روش مطالعه: این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش گردآوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است.

یافته‌ها: مفهوم جادو از دیرباز در ادبیات روایی و اساطیر ملتها جایگاه ویژه‌ای داشته است. در این داستانها، بویژه گونه‌هایی که بشکلی سراپا خیالی، ایده دگردیسی انسانها را طرح می‌افکنند، رهیافتی بسوی ظرفیتهای غنی خیال‌پردازی در تقابل با پدیده‌های طبیعی قابل تصور است.

نتیجه‌گیری: در داستانهای هزار و یک شب حضور پررنگ مفهوم جادو سبب ایجاد تعلیقات داستانی و بعضاً گره‌گشاییهایی بوده است. همچنین روند ساختاری مفاهیمی از قبیل جادو و بلاگردانی در هزار و یک شب بیش از آنکه این مفاهیم را در ساخت اسطوره‌ای معنا کند، آنها را در تأثیرات متقابل بر جهان اسطوره نشان میدهد.

تاریخ دریافت: ۰۵ اسفند ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۰۸ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ اصلاح: ۲۱ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ پذیرش: ۰۹ خرداد ۱۴۰۰

کلمات کلیدی:

جادو، بلاگردانی، هزار و یک شب، دگردیسی، اسطوره، افسانه.

* نویسنده مسئول:

✉ Ghorbanali.ebrahimi333@gmail.com
☎ ۴۲۲۹۲۹۲۹ (۳۱ ۹۸+)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Exploring and tracing the magical elements of the wanderers in the tales of the Thousand and One Nights

M. Khalife, Gh.A. Ebrahimi*, M. Chatraei Azizabadi

Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: ۲۳ February ۲۰۲۱

Reviewed: ۲۸ March ۲۰۲۱

Revised: ۱۰ April ۲۰۲۱

Accepted: ۳۰ May ۲۰۲۱

KEYWORDS

magic, Crystallization,
thousand and one nights,
metamorphosis, myth.

*Corresponding Author

Ghorbanali.ebrahimi333@gmail.com

☎ (+۹۸ ۰۳۱) ۴۲۲۹۲۹۲۹

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: One Thousand and One Nights is one of the ancient and classical Persian texts that in terms of its breadth of content and its references to simple yet profound concepts that have been of concern to human beings throughout history, has been the subject of discussion to this day. The content and conceptual diversity of this work has given rise to the most extensive literary, theological, philosophical and symbolic discussions of this work. But one of the concepts that may not have been well received is the issue of human metamorphosis based on magic and in order to turn in this great work. The purpose of this article is to investigate the role and function of the element of magic and its relationship with rotation in the stories of One Thousand and One Nights.

METHODOLOGY: This research has been done with a descriptive-analytical approach and using the library data collection method.

FINDINGS: The concept of magic has long had a special place in the narrative literature and mythology of nations. In these stories, especially the ones that project the idea of human metamorphosis in a completely imaginary way, an approach to the rich capacities of imagination in opposition to natural phenomena is conceivable.

CONCLUSION: In the stories of One Thousand and One Nights, the strong presence of the concept of magic has caused narrative suspensions and sometimes unravelings. Also, the structural process of concepts such as magic and wandering in One Thousand and One Nights shows them in their interaction with the world of myth, rather than meaning them in the construction of myths.

DOI: [۱۰,۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲,۱۵,۷۱.۲](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2022.15.71.2)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 ۱۸	 ۰	 ۰

مقدمه

هرچند در آیینها و مذاهب مختلف نظر به «جادو» همواره بمنزله تأمل در امری بوده که ویژگی مادی ندارد، در تقابل با اسطوره است که جادو خود را وسیله‌ای انسانی همراه با مجموعه‌ای از کنشهای زمینی نشان میدهد که در واقع برخلاف اسطوره ماهیت فرامادی ندارد. بررسیهای نوین در باب مفهوم جادو، که عمدتاً توسط والتر بنیامین^۱، گئورگ لوکاچ^۲ و فرانتس روزنتسواایگ^۳ انجام شده است، بخوبی نشان میدهد که چگونه این مفهوم عنصری مادی در تقابل با اسطوره است. به بیانی ساده‌تر، در بستر اندیشه فیلسوفان مذکور، جادو مسیری فرا روی بشر میگستراند که در آن خواهد توانست بر نیروهای اسطوره‌ای تقدیر غلبه کند. در تفکر انتقادی بویژه اندیشه‌های مکتب فرانکفورت این تلقی بتدریج جان گرفت که مطالعه جادو در آثار داستانی و روایی کهن دریچه‌ای بسمت استقلال، مقاومت و پیشرفت انسان در مقابل نیروهای سلطه‌گر و بعضاً اهریمنی بوده است. متأخرترین صورت‌بندی در این زمینه از آن جورجو آگامبن^۴ فیلسوف ایتالیایی است که از قول بنیامین نقل میکند: «نخستین تجربه کودکان در جهان واقعیت این نکته نیست که بزرگترها از آنها قدرتمندترند، بلکه وقوف بر این نکته است که چرا آنها (کودکان) نمیتوانند جادو کنند» (هوموساگر، آگامبن: ص ۹۳). اما زمانی که این عنصر در آثار ادبی بازتاب مییابد، زمینه‌ای سمبولیک فراهم می‌آورد که در آن لازم است کنش یا کارکرد دقیقی از جادو گزارش شود. برخی آثار مانند هزار و یک شب به این اعتبار الگووار و نمونه‌اند. هزار و یک شب یکی از متون کهن و کلاسیک فارسی است که بلحاظ گستردگی محتوایی و اشارات آن به مفاهیم ساده و درعینحال عمیقی که در طول تاریخ دغدغه بشر بوده‌اند، تا به امروز محل بحث و بررسی بوده است. تنوع محتوایی و مفهومی این اثر، زمینه‌ساز گسترده‌ترین بحثهای ادبی، الاهیاتی، فلسفی و نمادشناسانه از این اثر شده است. اما یکی از مفاهیمی که شاید چندانکه شایسته پردازش بوده، مورد اقبال قرار نگرفته، مسئله دگردیسی انسان بر اساس جادو و در راستای بلاگردانی در این اثر سترگ است.

مقاله حاضر تلاش میکند با رویکردی تحلیلی به این مفهوم نزدیک شود و مفاهیم دخیل در این موضوع همچون جادو، دگردیسی (یا چنانچه در ادبیات غرب متامورفوسیس^۵ میخوانند)، بلاگردانی و اسطوره را در یک قرائت ساختاری مورد بررسی قرار دهد. ضرورت پیش کشیدن قرائت ساختاری به فهم رابطه میان جادو و اسطوره بازمیگردد که در ادامه مورد تحلیل دقیقتری قرار خواهد گرفت. پرسش اساسی و اصلی که در اینجا طرح می‌شود این است که رابطه جادو و بلاگردانی چیست؟ دگردیسی در داستانهای جادویی هزار و یک شب چه نقشی دارد؟ همچنین بشکل ضمنی باید به این پرسش پاسخ گفت که چه رابطه تأییدی یا تضادی میان دو مفهوم اسطوره و جادو وجود دارد؟ فرضیه تحقیقی این مقاله نیز بر این اصل استوار است که جادو بعنوان یکی از مهمترین عوامل نافذ در راستای بلاگردانی در این داستانها بکار گرفته میشود و البته خصلتی متضاد با ماهیت متافیزیکی اسطوره دارد و برخلاف آنچه در نظر نخست بنظر میرسد، بیشتر زمینی، ناسوتی و ماتریالیستی است تا آنکه متافیزیکی یا فوق‌مادی باشد.

ضرورت و سابقه پژوهش

^۱. Walter Benjamin^۲. Georg Lukács^۳. Franz Rosenzweig^۴. Giorgio Agamben^۵. Metamorphosis

بررسی داستانهای هزار و یک شب اهمیتی خاصتهای دارد؛ بدین معنی که برخی از جنبه‌های روایی، تکنیکی یا مفهومی آن نخستین بار در سطح ادبیات جهانی دنیا مطرح شده‌اند. از سوی دیگر بررسی مضمون عناصر جادویی در بلاگردانی بشکل خاص، امری است که با آنکه شاکله مفهومی بسیاری از داستانهای هزار و یک شب را تشکیل میدهد، تا کنون کانون بحث مستقلی نبوده است. با درک چنین وضعیتی در این نوشتار بر آنیم که این موضوع را برای نخستین بار مورد شناسایی و تحلیل قرار دهیم.

بمنظور ارائه گزارش از اهمیت و ضرورت تحقیق در این مورد نیز باید افزود که پس از بررسی آثار و پژوهشهای گوناگون مشخص شد که تاکنون پژوهش مستقل و گسترده‌ای در زمینه بلاگردانی در آثار ادبیات کهن به‌شمن نیامده است. باینحال تحقیقاتی بوده‌اند که در راستای تدوین این مقاله از دستاوردهای علمی آنها در این حوزه بهره‌برداری بعمل آمد. بعنوان نمونه خوارزمی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بلاگردانی در شاهنامه» تلاش کرده است به این مفهوم در شاهنامه با رویکردی عامتر و گسترده‌تر بپردازد. در این مقاله براساس الگوی فریزر در کتاب *شاخه زرین* مفهوم بلاگردانی را در بخش کوچکی از شاهنامه مورد بازبایی و تحلیل قرار داده است. همچنین بیژنی و همکاران (۱۳۹۶) باور بلاگردانی در قوم بختیاری را مورد نقد قرار داده‌اند. فریزر (۱۳۸۳) نیز در کتاب *شاخه‌های زرین* تمام جنبه‌ها و نمودهای بلاگردانی را در متون دینی و غیردینی غربی بررسی و تحلیل کرده است. ذوالفقاری (۱۳۹۶) نیز بطور تقریبی در کتاب *باورهای عامیانه* به تمام وجوه اعتقادات و باورهای عامیانه مردم پرداخته است. هرچند در حوزه بلاگردانی تحقیقات مستقلی صورت نگرفته است، پژوهشهایی با رویکرد متفاوت و نزدیک در هزار و یک شب بصورت جداگانه انجام شده است. ستاری (۱۳۶۸) نیز در یکی از آثار گسترده و دقیق، جنبه‌های روان‌شناسی هزار و یک شب را مورد پژوهش و بررسی قرار داده است. ثمینی (۱۳۷۹) به بررسی برخی عناصر فانتزی بکاررفته در هزار و یک شب پرداخته است. درّی و همکاران (۱۳۹۲) به مقایسه تفاوت‌های حکایت‌های فانتزی هزار و یک شب با سایر حکایتها پرداخته‌اند. همچنین پیروزخواه (۱۳۹۲) قصه‌های هزار و یک شب را از منظر کهن‌الگویی و نمادپردازی واکاوی کرده است.

بحث و بررسی

بستر نظری: خیال، بلاگردانی و جادو

با توجه به مقدمات بحث ابتدا مفهوم بلاگردانی و سپس جادو مورد تحلیل قرار میگیرند و سپس جایگاه ساختاری این مفاهیم در برخی داستانهای هزار و یک شب بررسی خواهند شد.

ماهیت مفاهیم خیالی

هرچند برای آثار ادبی ویژگیهای متعددی را شرط کرده‌اند، در این شرط تردیدی نیست که ادبیات عرصه خلاقه خیال است. مفاهیمی همچون بلاگردانی و جادو یا رویدادهای خارق عادت نیز مضامینی خیالی دارند که تجلی آنها در آثار ادبی است. در اینجا باید از دو نوع تخیل سخن گفت: تخیلی که نویسنده با استفاده از ظرفیتهای ادبی همچون رویدادهای غیرواقعی یا تمهیداتی نظیر اغراق در متن خویش بکار میگیرد؛ دسته دوم تخیلی است که در خواننده خود برمی‌انگیزد. اما در هر دو صورت تخیل رابطه‌ای «ولو منفی، سلبی یا متضاد» با جهان واقعی دارد. مفاهیمی همچون بلاگردانی که بیش از حد تخیلی بنظر میرسند بدل به مجراهایی میشوند که خیالپردازی خواننده را تشدید میکند و حساسیتهای ذوقی او را افزایش میدهد. بدین ترتیب به یاری چنین مفاهیمی است که

خواننده شرط کافی برای حضور در عرصه اصلی و بنیادین متن ادبی را مییابد و بتدریج به این آگاهی دست مییابد که او آزاد است و میتواند دیدگاه نویسنده اثر ادبی را بپذیرد یا خیر؛ همچنین میتواند خود را در ساحت کتاب غوطه‌ور کند و منش آزاداندیشی را بیاموزد؛ نه از مؤلف و آفریننده اثر، بلکه از خیال‌انگیزی عناصر موجود در متن.

باورهای عامیانه و بلاگردانی

باورهای عامیانه جزئی تفکیک‌ناپذیر از ذهن و وجود آدمی هستند که تاکنون بنا به اعتقادات و رسوم مردم هر ناحیه، تجلی و نمودهایی گوناگون داشته‌اند. «فرهنگ مردم هر ملتی در حکم زندگینامه و شرح احوال آن ملت است و عامل اصلی خصلتها و تصویر آداب آن قوم و روشنگر سوابق تاریخی و نشان‌دهنده تحول فکری آن کشور است» (گذری و نظری در فرهنگ مردم، انجوی شیرازی و ظریفیان: ص ۱۰). بخشی از آشنایی ما با ادبیات (منظوم-منثور) در گرو شناخت فرهنگ عامه است. از آنجاکه آثار ادبی ما آیینۀ تمام‌نمای جامعه هر عصر و دوره است، شناخت فرهنگ عامیانه ضرورت پیدا میکند و بدون شناخت این باورها نمیتوان به حقایق و دقایق بسیاری از امثال و کنایات و اشارات شاعران پی برد. بطور مثال این بیت حافظ را بدون دانستن باورهای عامیانه نمیتوان درک کرد:

عفاله چین ابرویش اگرچه ناتوانم کرد به عشو هم کمائی بر سر بیمار می‌آورد
(دیوان حافظ: ص ۳۷۵)

در این بیت چنانکه دیده میشود حافظ به یکی از رسوم قدیمی اشاره میکند. هنگامیکه بیماری دچار تب شدید و مداوم میشد و هیچ دارویی بر او مؤثر نمی‌افتاد، مطابق باورهای رایج سینی بزرگی مخفیانه در کنار بیمار مینهادند و گلوله گلین در کمان مینهادند و بشدت به سینی میزدند تا صدای غیرمنتظره آن، بیمار را دچار تنش و تغییر حالت کنند شاید از این طریق تب او برطرف شود.

بلاگردانی یکی از عناصر مهم فرهنگ عامه بحساب می‌آید که با توجه به فرهنگها و اقلیمهای گوناگون شاهد تنوعی از آن هستیم. هدف از این باور رایج، دفع بلاهای طبیعی و یا گرفتاری از خود و خانواده و یا حتی وسایل و ملزومات زندگی است. در فرهنگ‌نامه‌ها معمولاً بلاگردانی به معنی دفع بلا یا چیزی از آدمی، تعریف شده است (فرهنگ فارسی، معین: ص ۱۸۲). اما در نزد انسانهای نخستین این فکر، که میتوان گناه و درد و رنج خود را به دیگری انتقال داد که آن را با خود ببرد، باور و اعتقادی رایج بوده است. این امر از درهم آمیختن عینیات با ذهنیات از یک طرف و امر مادی و غیرمادی از طرف دیگر ناشی میشود. بشر با توسل به این تصورات میکوشید از زیر رنج طاقت‌فرسا به طریقی رهایی یابد و آن را به دوش دیگری بیندازد (شاخه‌های زرین، فریزر: ص ۵۹۳). بطور مثال در میان اعراب برای راندن درد و رنج عشق، که سر به جنون میزد، ظرفی آب بر سر بیمار میگذاشتند و در آن سرب مذاب میریختند و سپس سرب را در جای بازی خاک میکردند. به این ترتیب رنج و حرمان از تن بیمار بدر میرفت (همان: ص ۵۹۵).

درحقیقت عنصر بلاگردانی در هزار و یکشب عاملی است که قوه تخیلات خواننده را فارغ از باورداشتهای او به ساحت افسانه تقویت میکند. با این حال باورداشتهای را نیز نمیتوان از دایره اثرگذاری در این مورد بیرون نهاد و نادیده انگاشت. در هزار و یک شب نیز وقتی شهریار از خیانت همسر خود آگاه میگردد، او را میکشد و تصمیم میگیرد هر شب باکره‌ای را به زنی درآورده و بامدادان او بکشد. این کار تا سه سال ادامه داشت؛ به نحوی که مردم به ستوه آمده بودند و دختران خود را برداشته به دباری رفتند و دیگر در شهر دختری نمانده بود. پادشاه روزی به وزیر

میگوید دختری شایسته برایم جستجو کن، وزیر هرچه جستجو کرد دختری نیافت؛ به منزل رفت و غمگین نشست. دختر وزیر که شهرزاد نام داشت از این ماجرا آگاه شد. به پدر پیشنهاد داد مرا کابین ملک کن؛ یا من کشته می‌شوم یا بلاگردان دختران می‌گردم. او تصمیم داشت با این کار خود را بلاچین دیگر دختران کند (هزار و یک شب: ص ۲۷). در داستان هزار و یک شب با اشکال متنوعی از بلاگردانی مواجه می‌شویم که یکی از شیوه‌های آن دفع بلا بوسیله جادو و در هیئت دگردیسی یا پیکرگردانی می‌باشد که ناظر بر تغییر ماهوی آدمی به اشیا یا حیوانات است و اهداف و کارکردهای مختلفی دارد.

جادو

عنصر دیگری که در این بررسی قرار می‌گیرد و نقش محوری در آن ایفا می‌کند، جادوست. جادو یا سحر در لغت ساحری و افسونگری تعریف شده است. اما در نزد عوام به هر عمل غیرعادی و تعجب‌برانگیزی گفته می‌شود که توسط قدرت و خواست جادوگر صورت می‌پذیرد و دیگران از انجام یا دفع آن ناتوانند؛ مگر اینکه دانش آن را نزد پیشینیان و استادان فن آموخته باشند.

جادوگری در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. ایرانیان روزگاری جادوگران را همان مغان و رهبران مذهبی می‌شمردند که تقریباً از تمام علوم زمان خود آگاهی داشتند و با کمک علوم مختلف بسیاری از مشکلات را از سر راه کنار زده و به یاری مردم می‌شتافتند. در ایران جادوگری نه به صورت علمی بلکه بشکل سینه‌به‌سینه ادامه داشته است. منتقل‌کنندگان آن در مرحله نخست کسانی بودند که آن را بصورت علمی می‌آموختند و هیچگاه از آن برای مقاصد خود سوءاستفاده نمی‌کردند. و در مرحله دوم عامیانی بودند که آن را از قدیمی‌ها یاد می‌گرفتند و از بر داشتند و بصورت ابزاری از آن استفاده می‌کرده‌اند (تاریخ جادوگری، گلسرخی: صص ۱۵ و ۱۶).

در دین اسلام هرچند تفاوتی در تلقی از جادو وجود دارد، شباهتهای بنیادین در فهم آن با آنچه در ایران باستان و آیین زرتشت درک می‌شده است، میتوان دید. در قرآن به سحر و جادو در آیات مختلف اشاره شده است. بطور معمول اقوامی که پیامبران بر آنها مبعوث می‌شدند، ایشان را مسحور یا ساحر قلمداد می‌کردند. بطور مثال قوم ثمود حضرت صالح را، که در پی دعوت آنان به خدا و نیکوکاری بود، افسون‌شده بشمار می‌آوردند و از وی تقاضای معجزه برای اثبات درستی رسالت خود می‌کردند (شعراء / ۱۵۴-۱۴۱) و همین موضوع در مورد حضرت شعیب نیز اتفاق افتاد (همان / ۱۷۷-۱۸۶).

در سابقه ادبی و سنتهای شفاهی ایران‌زمین هم جادو و نمادهای جادویی همواره از جایگاهی پراهمیت برخوردار بوده است. از همان طلیعه شعر فارسی دری نمونه‌های باور به چنین عناصری را در آثار شاعران فارسی‌زبان میتوان نشان داد. برای نمونه حنظله بادغیسی، از شاعران قرن سوم هجری قمری که از نخستین شاعران و گویندگان زبان پارسی در عهد طاهریان بوده است، اینگونه به یکی از باورهای بلاگردانی رایج میان مردم اشاره می‌کند:

یارم سپند، گرچه بر آتش همی فکند از بهر چشم، تا نرسد مر ورا گزند
او را سپند و آتش، ناید همی به کار با روی همچو آتش و با خال چون سپند
(مجمع‌الفصحا، هدایت: ص ۷۲۷)

فردوسی نیز در شاهنامه اشاره‌های بسیاری به جادو دارد. در داستان ضحاک بارها به او نسبت جادوگری داده شده است و از همان آغاز پادشاهی ضحاک در توصیف تباهی روزگار حکومتش، ارج یافتن جادوگری در مقابل هنر را بعنوان یکی از نشانه‌های این تباهی گوشزد کرده است:

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نرفتی سخن جز به راز
 (شاهنامه فردوسی: ص ۱۵)

حافظ نیز در دیوان غزلیات خود بارها به جادو اشاره نموده که نشان‌دهنده کاربرد این واژه و باور به آن در نزد عامه است و زمان نتوانسته قلم بر این واژه بکشد:

گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی صد گونه جادویی بکنم تا بیارمت
 (دیوان حافظ: ص ۲۴۶)

در این بیت حافظ برای رضایت معشوق و طلبیدن او بسوی خود، دست به دامان جادو میشود و از او یاری میخواهد.

جادو و بلاگردانی در هزار و یک شب

در کتاب هزار و یک شب، جادو و جادوگری بکرات دیده میشود؛ بگونه‌ای که افراد در داستان از هر صنف و دسته‌ای که باشند (همسر پادشاه، دختر پادشاه، کنیزک و...) میتوانند جادوگر باشند و از علم جادو در جهت دفع بلا یا گرفتار کردن افراد به بلا استفاده نمایند. این یکی از صوره‌های مقابله با مرگ بشمار می‌آید. نه تنها داستانهای هزار و یک شب بلکه یکی از کارکردهای تاریخی آثار ادبی مواجهه و مقابله با مرگ است که در هیئتهای مختلفی ظاهر میشود. از اینرو اگر پدیده مرگ را مهمترین و عینیت‌ترین مصداق برای مفهوم «بلا» در نظر بگیریم، میتوان گفت که ساختار بلاگردانی در داستانهای ادبی همگی در حکم نوعی تقابل با مرگ بشمار می‌روند. داستانهایی که در هزار و یک شب بیانگر تغییر ماهوی انسان هستند، در رابطه‌ای پیچیده و تنگاتنگ با حیات و همچنین مرگ قرار میگیرند. اما زمانی که سخن از بلاگردانی به معنای نفی مرگ بمیان می‌آید، هزینه‌ای جادویی نیز برای آن پیش کشیده میشود. جادو در این وضعیت آدمی را به چیزی بدل میکند که در عین حال که کمتر از انسان است، چیزی بیشتر از آن را با خود دارد. به این اعتبار شخصیه‌های تغییر ماهیت یافته در داستانها بدل به آن چیزی میشوند که جورجو آگامبن، فیلسوف معاصر ایتالیایی، آن را «هوموساگر» مینامد. هوموساگرها انسانهایی هستند که از مرتبه انسانی پایینتر هستند. آگامبن معتقد است حیات باکرامت و انسانی آنها از حیات بیولوژیکی و حیوانیشان جدا شده است. هوموساگر کسی است که بشکل بیولوژیکی انسان است اما فاقد ارزشهای انسانی بشمار میرود. به عبارت دیگر هوموساگر کسی است که هر کسی میتواند بدون آنکه محاکمه شود او را بکشد. او میتواند کشته شود ولی ارزش قربانی کردن به پیشگاه خدایان را ندارد (هوموساگر، آگامبن: ص ۲۳۰).

اما همه دگردیسیهای بکاررفته در هزار و یک شب از این دسته نیستند. در اصل باید گفت که شکل دگردیسیهای هزار و یک شب نیز امری منفرد و بیبدیل نیست و باید آن را در تاریخچه کلی آثار ادبی خاصی قرار داد که به دگردیسی جسمی و روحی آدمی توجه داشته‌اند. با توجه به دامنه تاریخی این نگاه و مفهوم‌پردازی انتزاعی در آثار ادبی، تردیدی باقی نمیماند که نویسنده هزار و یک شب رویکردی آگاهانه به ظرفیتهای خلاقه مفهوم دگردیسی و پیکرگردانی داشته است. طسوجی نیز چنین رویکردی را بخوبی شرح میدهد. برای نمونه در مقدمه ترجمه‌اش بر هزار و یکشب میگوید: «حکیمان را رسم و آیین چنین است که گاهی به رسم افسانه سخن گویند و گاهی از زبان دد و دام حدیث کنند و مقصود از آن همه، پند گفتن و حکمت شنیدن است، ولی این حیل را بکار برند که عامه طباع را به گفته ایشان رغبت افتد. چنانچه مؤلف ألف لیله و لیله نیز بدان نمط سخن رانده و عجایی چند از احوال پیشینیان و غرایبی چند بعنوان افسانه از زبان جانوران یاد کرده‌اند...» (هزار و یک شب: ص ۲).

نشانه‌ها و گونه‌شناسی خیالی دگردیسی جادویی

نشانه‌ها از مهمترین عوامل مؤثر در روابط جادو و بلاگردانی هستند. جادو همواره به میانجی برخی نشانه‌های مادی مانند تکه‌هایی از اشیا یا نشانه‌های زبانی مانند اوراد تحقق مییابد. در حقیقت پُل رابط میان جادو و بلاگردانی نوعی عنصر خیالی است که مبتنی بر نشانه‌های جادویی مییابد. بنابراین رابطه جادو و بلاگردانی ما را به یکی از اصلیت‌ترین مؤلفه‌های مشترک میان تمامی آثار ادبی یعنی «خیال» هدایت میکند. جادو امری خیالی است و خیال یا تصویر حاصل نوعی تجربه است که اغلب با زمینه‌ای عاطفی همراه است. خیالها واسطه‌های انتقال تجربه‌های عاطفی است. خیال یا تصویر «تصرف ذهن شاعر در مفاهیم عادی و اتباطات زندگی انسان با طبیعت یا طبیعت با طبیعت است. یعنی خیال شیوه تصرف ذهن شاعر در نشان دادن واقعیات مادی و معنوی است» (صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی: ص ۱۸).

از سوی دیگر باید گفت که داستانهای جادویی هزار و یک شب اموری را تصویر میکشند که هرچند در نظر نخست عجیب و در بیشتر اوقات باورناکردنی بنظر میرسند، برای مردمی که در چهارچوب سنتهای حاکم بر تولید این آثار میزیسته‌اند، پذیرفتی و معتبر بوده‌اند.

درباره پیوست و ارتباط تصاویر و تخیل با نشانه‌ها و امور نشانه‌شناسیک نیز، توضیحی باید گفت که ارائه تصویر از جادو در داستانهای هزار و یک شب، نتیجه توصیفی است که غالباً از امور عجیب بدست داده میشود. اما همین امور نیز فینفسه و یا در خود، حامل نشانه‌هایی معنایی هستند که بدین وسیله زمینه آگاهی حداقلی را برای مخاطب ایجاد مینمایند. برای مثال هنگام توصیف موجوداتی که از دگردیسی آدمی حاصل میشوند، نشانه‌هایی در وجود ایشان میتوان تشخیص داد که این موجودات غریب در خود حمل میکنند که تصویر کلی آنها به یاری نشانه‌ها بهتر ساخته میشود. البته جستجوی کامل در باب نشانه و مختصات آن، نهایتاً ما را به این نظر میرساند که مقوله نشانه پیرامون تصویر و تخیل میگردد. به عبارت دیگر میتوان در نهایت قائل به این شد که جوهر آثار ادبی را تخیل، تصویر و ایماژهایی میسازد که در اثر توسط نویسنده کار گذاشته شده است.

آخرین نکته‌ای که در بررسی ریشه‌های عناصر جادویی در هزار و یک شب باید بر آن تأکید نهاد، مفهوم مسخ است. مسخ را بمنزله نوعی عقوبت تعریف کرده‌اند که در آن آدمی به حیوان بدل میگردد. این منظور به این اصطلاح صورتی کلیتر داده و معتقد است «مسخ، همانا تغییر صورت چیزی به ظاهری به مراتب پست‌تر و نامناسب‌تر است» (لسان العرب، ابن منظور: ۵۵/۳) اما این بدان معنا نخواهد بود که ذات یا حقیقت درونی آن آدم نیز همراه با تغییرات ظاهری ناشی از مسخ تغییر کند (التسنیم فی تفسیر قرآن الکریم، جوادی آملی: ص ۱۴۸).

ستاری درباره اهمیت مسخ در داستانهای هزار و یکشب معتقد است که «عمل مسخ کردن در این قصه‌ها، زاده تخیل سامیان نیست و نامهای ایرانی که در آنها مییابیم از نشانه‌های اصیل پارسی قصه‌هاست، چون اگر این داستانها به تام و کامل عرب بودند، فقط به نامهای تازی در آنها بازمیخوردیم؛ چنانکه در قصه‌های بغدادی و مصری نامها فقط عربی است» (افسون شهرزاد، ستاری: ص ۷۳).

مسخ یا تبدیل در داستانهای هزار و یک شب فراوان دیده میشود. این امر در بعضی موارد خودخواسته میباشد مثل شب داستان شب چهاردهم که دختر ساحره برای ازبین بردن افسون دیو، خود را به شکلهای مختلف درمی‌آورد و دیو که در تعاقب وی است نیز بتبع او چنین میکند. داستان در قسمتی چنین روایت میشود که «دختر بصورت کرکسی برآمد. زمانی بجنگیدند. عفريت گربه‌ای شد سیاه... دختر بصورت گرگی برآمد و عفريت

اناری شد» (هزار و یک شب: ص ۹۲). البته در بسیاری از موارد مفهوم دگردیسی، بلاگردانی و مسخ با هم درمی‌آمیزند. این التقاط براساس هدف یا تجلی کارکردی موجودات ظاهر شده یا درک میشود. برای نمونه در داستان شب پانصدم غولان عظیم‌الجثه با بدن انسان حضور دارند که برخی سر گاو و تعدادی دیگر سر شتر دارند. این نوع دوزیستی در داستان سندباد نیز دیده میشود. او در سفر سوم خود نقل میکند که «در دریا عجایب چنان دیدم که در شمار نیاید، از جمله ماهی دیدم بصورت گاو و ماهی دیگر بصورت خر و پرنده‌ای که از آب درمی‌آمد و بر آب تخم می‌گذاشت» (همان: ص ۹۳۲).

قدرت سحر و مسخ به همینجا ختم نمیشود، بلکه در برخی داستانهای هزار و یک شب انسان گسترش مییابد که علاوه بر انسانها، حیوانات و حتی جتیان نیز از آن خلاصی ندارند. در داستان اجنه و شیاطین محبوس با عنوان «مدینه نحاس» در ابتدای شهر ستونی قرار دارد که فردی از جنیان تا زیر بغل بدل به سرستون شده و بجای دو دست، چهار دست که دو تا همچون دستهای آدمی و دوتای دیگر مانند دستان درندگان است و علاوه بر این، دو پر بزرگ دارد (همان: ص ۱۵۲۱).

با ذکر موارد بالا در ادامه به شرح تفصیلی برخی دیگر از مهمترین نمونه‌های دگردیسی در داستانها می‌پردازیم.

تبدیل انسان به شیء

تبدیل یا تغییر یکی از عناصر مهم جادویی در داستانهای هزار و یک شب است که در این کتاب بوفور یافت میشود. جادوگران برای انجام اعمال موردنظرشان در اغلب موارد انسانها را تبدیل میکردند. یکی از این مصداقها، تبدیل انسان به اشیاست. این اتفاق شاید متأثر از خصوصیات ذاتی یا اعمال روزمره فرد باشد. نکته حائز اهمیت این است که در همه موارد فرد جادوشده پس از طی مشقات فراوان به حال نخست برمیگردد. در اینجا به یکی از مشهورترین داستانهای هزار و یکشب می‌پردازیم که پرده از این تطور جادویی برمیدارد. در داستان صیاد وقتی که پسر پادشاه جزایر اسود از خیانت همسر خود و ارتباط او با غلام سیاه آگاه میگردد، سعی در کشتن غلامک میکند ولی علی‌رغم برداشتن جراحی سخت، جان بدر میبرد و همسرش از او مخفیانه پرستاری میکند. تا اینکه متوجه میشود سبب زخم معشوق (غلام) همسرش هست. لذا با فسونی که میخواند، نیمی از او (همسرش) را به سنگ و شهر را به برکه و مردمان شهر را که چهار گونه بودند- مسلمان، مجوس، یهود و نصاری- به چهار گونه ماهی، و جزایر را به کوه تبدیل میکند تا اینکه صیادی با هدایت عفريت به برکه دسترسی پیدا میکند، به صید ماهی می‌پردازد و آنها را طبق دستور عفريت به مطبخ شاه می‌فروشد؛ اما هنگام طبخ ماهیان اتفاقاتی عجیب روی میدهد. این اتفاق چند بار تکرار میشود، لذا ماجرا را به پادشاه اطلاع میدهند. او صیاد را فرامیخواند و جوایز ماجر را و مکان صید میگردد. وی ملک را به برکه میبرد. پادشاه آنجا را بررسی میکند و چیزی نمییابد تا اینکه شب فرامیرسد. نوری از دور میبیند. وقتی به نزدیکی نور میرسد کاخی بس زیبا مشاهده میکند، وارد میشود و هرچه صدا میزند کسی را نمییابد تا اینکه صدای ناله‌ای میشنود. بدنبال صدا میرود. به جوانی میرسد که نیمی از او به سنگ تبدیل شده است. وی ماجرا را برای ملک شرح میدهد. ملک وارد اتاق نگهداری غلامک میشود، او را میکشد و لباسش را میپوشد و بر بستر وی میخسبد تا اینکه دخترک باز میگردد. وی با ترفندهایی از او میخواهد که جوان را آزاد کند. او بلافاصله طاسکی آب (شاید بتوان آن را نمایی از دگردیسی طبیعت دانست) میگیرد و بر آن فسونی میخواند و بر جوان میپاشد و همان دم به حال نخست برمیگردد. سپس از او میخواهد که شهر و مردمانش را به حالت اول

برگرداند. وی چنین میکند. پادشاه پس از باطل کردن جادو توسط دختر، با زیرکی، او را میکشد و شهر و مردمانش را از بلای دخترک میرهاند (هزار و یک شب: صص ۳۲-۴۱).

تبدیل انسان به حیوان

یکی از پرکاربردترین تبدیلهای، تبدیل انسان به حیوان است که در آن انسانها به حیوانات مختلفی تبدیل میشوند. تغییر و تبدیل انسان به حیوان، یکی از مضامینی است که غالباً در هزار و یک شب دیده میشود. چراکه انسان نیرومند گاهی علم خرافی تبدیل هیئت و تشکل ارواح میداند و خود را بصورت آدمیان دیگر و یا در قالب حیوانات دیگر قرار میدهد تا به تمایلاتش برسد (ادبیات ایران در ادبیات جهان، آذر: ص ۱۳۳).

اینکه چرا شخص، به سنگ یا حیوانی خاص تبدیل میشود، ممکن است بدلیل صفاتی باشد که در درون وی وجود دارد و آن صفت، مختص جانوری ویژه است؛ مثلاً گاو ماده و گوساله نشانه رابطه مادر و فرزند، سگ شکاری سمبل درندگی، پستی و حرص و آز بیش از حد، استر و خر سمبل حماقت، ماهیان رنگین نشانه طبقات مختلف اجتماعی و یا شاید نشانه‌های از نژادهای مختلف سفید، زرد، سیاه و سرخ، بوزینه نشانه یکدندگی و بی‌ادبی، پرندۀ یادآور تناسخ روح، آزادی و جاودانگی و در نهایت سنگ، سمبل سختی و سخت‌دلی و در کنار آن، نمادی است دیرفهم (نقش طلسم و جادو و برخی صنایع غریبه در داستانهای هزار و یک‌شب، حجت و مهرابی‌زاده: ص ۱۱۰).

در ادامه به بعضی از این گونه‌ها می‌پردازیم.

تبدیل انسان به گاو و گوساله

در بررسی داستان بازرگان و عفریت بنای روایت با مسخ شروع میشود. بازرگان (پیر اول) شرح داستان زندگی خود را چنین بازگو میکند: من با دختر عم خود ازدواج نمودم و سی سال همدم و مونس من بود ولی فرزندی نیاورد. کنیزکی بگرفتم. وی باردار شد و پسری بزاد. سفری تجاری پیش آمد و من برفتم. در غیاب من دختر عم (همسرم) که همین غزال است در خردسالی ساحری آموخته بود. کنیز و پسر مرا با جادو به گاو و گوساله تبدیل کرد و به شبان سپرد. در بازگشت از سفر چون از حال کنیز و پسر جويا شدم، همسرم گفت: کنیز بمرد و پسر بگریخت. من هم پذیرفتم و در غم ازدست دادن عزیزانم شب و روز مینالیدم تا اینکه عید قربان فرارسید. از شبان خواستم که گاوی فربه برای قربانی بیاورد. او گاوی فربه آورد که کنیز من بود. چون کارد برداشتم که او را ذبح کنم، گاو بسیار نالید و بگریست. بر او رحمت آوردم و خود نکشتم. شبان را گفتم او را بکشت و پوست او برکنند. استخوانی دیدم بی گوشت. از کشتن گاو پشیمان گشتم اما پشیمانی دیگر سودی نداشت. قصد ذبح دوباره نمودم؛ و به چوپان گفتم: گوساله‌ای فربه بیاورد. گوساله‌ای آوردند، چون مرا دید، گریان شد و رسن پاره کرد. منصرف شدم اما دختر عم اصرار بر کشتن همین گوساله میکرد. به شبان گفتم گوساله دیگر بیاورد. شبان گوید: چون من گوساله به خانه بردم دخترم که ساحری میدانست روی خود پوشید. وقتی علت را جويا شدم. او گفت: این گوساله بازرگان‌زاده است که زن پدرش او را با مادرش به جادو به گاو و گوساله تبدیل کرده است. از وی ملتسمانه تقاضا کردم که پسر مرا نجات دهد. پس از عهده‌ای که با همدیگر بستیم، او طاسکی آب گرفت و بر آن فسونی چند خواند و بر گوساله پاشید. در حال بصورت نخست تبدیل شد و من شرط او بجای آوردم (هزار و یک شب: صص ۱۰-۲۱). در این داستان میبینیم که دختر شبان بواسطه جادو، بلاگردان پسر بازرگان میشود.

تبدیل انسان به غزال

تغییر هیئت «انسان - آهو» و «آهو - انسان» جزو پربسامدترین صورتهای پیکرگردانی انسان - حیوان بشمار میرود. در بسیاری از قصه‌ها مشاهده میشود که فردی با فراگرفتن جادو از استادی ماهر یا با دست یافتن به دفتر جادو و فراگرفتن فنون آن، براحتی خود را به هیئتی حیوانی درمی‌آورد و با فریب دادن دیگران پول فراوان بدست می‌آورد (پیکرگردانی «انسان - حیوان» و «حیوان - انسان» در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، انصاری: ص ۹۷).

در ادامه داستان بازرگان و عفريت (بالا) پير ميگويد: قبل از برداشتن جادوی پسر من دختر شبان که مقرر شده بود عروس خانواده گردد، از من درخواست کرد که اجازه دهم جادوکننده همسر و فرزندم را جادو کند تا از بد او ایمن باشیم. من گفتم: خون او (همسر و دختر عمم) بر تو حلال است، آنچه خواهی بکن. پس او با جادو دخترعم مرا غزال کرد و این غزال همان دخترعم من است (هزار و یک شب: ص ۲۱).

تبدیل انسان به سگ

از دیگر نمونه‌های تبدیل انسان به حیوان میتوان به حکایت پیرمرد دوم با عفريت اشاره کرد که چنین میگوید: پس از مرگ پدر سه هزار دینار به ما ارث رسید. با برادرانم به دکانی جداگانه نشستیم و مشغول دادوستد شدیم. پس از شش سال کار و تلاش شش هزار دینار پس‌انداز داشتیم که به پیشنهاد من نیمی ذخیره و نیمی بهر تجارت گذاشتیم. جهت تجارت به سفر رفتیم و در اولین معامله سود خوبی کردیم. سپس قصد سفر کردیم. در کنار دریا من با دختری آشنا شدم و او را به عقد خویش درآوردم. برادرانم بر من رشک بردند و با هم پیمان بستند که مرا بکشند. هنگامی که با همسرم خوابیده بودیم، ما را به دریا انداختند اما ناگهان دختر عفريتی شد و مرا نجات داد. سپس گفت: من از پریان هستم که مهر تو به دلم نشست و خود را بصورت آدمیان درآوردم. اکنون برادران را بسبب بدکرداری میخواهم بکشم. من او را سوگند دادم که از خون آنها درگذرد. وی قبول کرد ولی آنها را بصورت سگ درآورد و گفت: تا ده سال بدین صورت هستند. من این دو سگ را برداشته همیگردم تا ده سال سپری شود (هزار و یک شب: ص ۲۷-۲۸).

در این داستان خبث و ذات پلید توأم با درندگی و خشونت برادران را میبینیم و میتوان نتیجه گرفت که ذات و سرشت افراد در تبدیل به حیوان بسیار تأثیرگذار است. و اگر درنده‌خویی برادران نبود شاید به حیوانات دیگر تبدیل میشدند.

از دیگر نمونه‌های تبدیل انسان به سگ، میتوان به حکایت دوم داستان بازرگان و عفريت (پير سوم) اشاره نمود. پير گفت: بعد از بازگشت از سفر، زن خود را دیدم که با غلامکی سیاه خفته است. چون زن را چشم بر من افتاد، برخاسته کوزه آبی گرفت و افسونی بر او دمید و بر من بپاشید، من در حال سگی شدم، مرا از خانه براند. من دربه‌در آمده، در کوچه و بازار همی‌رفتم تا به مکان قصابی رسیده استخوان خوردن گرفتم. چو قصاب عزم رفتن به خانه کرد، من بر اثر او بشتافتم. وقتی دختر قصاب مرا بدید، روی از من نهان کرده گفت: ای پدر، چرا مرد بیگانه به خانه آوردی؟ زیرا او نیز جادو میدانست. گفت: این سگ، مردی است که توسط زنش به جادویی بدین صورت درآمده است. قصاب از او خواهش کرد که مرا به صورت نخست برگرداند. او قبول کرد و بر کوزه آب، افسونی خواند و بر من پاشید. بلافاصله به حالت اول بازگشتم. (همان: صص ۲۲-۲۳). در اینجا نیز دختر با کمک جادو و دانستن جادوگری بلاگردان بازرگان می‌گردد و او را از بلایی که ناخواسته بدان گرفتار آمده، میرهاند.

تبدیل انسان به استر

در ادامه داستان پیر سوم، وی پس از رهایی از جادوی زن، از دختر قصاب می‌خواهد زنش را به استر تبدیل کند. او قبول میکند و از کوزه آبی که بر آن فسون خوانده بود مقداری به پیر میدهد و به او می‌گوید: چون زن خود را در خواب ببینی این آب بر وی بپاش. هر آنچه خواهی همان گردد. پس من چنین کردم و خواستم که استری شود. در حال استر گردید و آن استر این است (همان: ص ۲۳). تبدیل انسان به استر را باید در ذات سرکش زن جستجو کرد. این تبدیل را که به خواست بازرگان روی میدهد، شاید بتوان نوعی لگام زدن بر نفس اماره تلقی کرد که نتیجه سرکشی آن میتواند سقوط انسان به مراحل پست باشد. در داستان بالا هم مشاهده می‌گردد که زن در برابر نفس اماره تسلیم است و به هم‌خوابگی غلام سیاه که نماد افراد پست است تن میدهد.

تبدیل انسان به بوزینه

اولین نمونه از تبدیل انسان به بوزینه در حکایت گدایان (شب سیزدهم و چهاردهم) آمده است؛ اما در آنجا شیوه جادو با بقیه متفاوت است. در اغلب داستانها بلا یا بلاگردانی بوسیله دمیدن یا فسون خواندن بر کوزه یا طاس آب اتفاق می‌افتد اما در این داستان عفریت پادشاه‌زاده را با برداشتن مشتی خاک و فسون خواندن بر آن و پاشیدن بر وی به بوزینه تبدیل میکند و در بیابان رها میکند. بوزینه خود را به دریا می‌رساند و وارد کشتی میشود و با کمک ناخدا از مرگ نجات پیدا میکند تا اینکه کشتی به مقصد میرسد و او به درگاه سلطان راه پیدا میکند. وقتی دختر خواجه او را می‌بیند از وی روی می‌پوشاند. ملک علت را جویا میشود. دختر می‌گوید: این بوزینه ملک‌زاده‌ای است که جرجیس‌بن ابلیس او را به این صورت کرده است. پس آن دختر بر آب افسونی خواند و بر بوزینه پاشید به صورت نخست برآمد (همان: ص ۵۴).

دومین نمونه از تبدیل انسان به بوزینه میتوان به حکایت هارون‌الرشید و ابومحمد تنبل اشاره کرد: ابومحمد تنبل که فردی یتیم بود سکه‌های خود را به بازرگانی میدهد که با آن تجارت کند و به وی سود رساند. بازرگان با این سکه‌ها در سفر برای او بوزینه‌ای خرید که درواقع عفریته‌ای بود و با نقشه‌ای خود را به این صورت درآورده بود و طی سفر اتفاقیایی می‌افتد و بوزینه کارهای ارزشمندی میکند که بواسطه آن سود زیادی نصیب محمد میکند. هنگامی که قصد ازدواج با دختر شراف دارد، از او می‌خواهد کاری را انجام دهد و طلسمی را بکشند؛ غافل از اینکه شراف این طلسم را برای بریدن کردن عفریته ایجاد کرده تا دختر وی را ندزد. با شکست و تسلیم، بوزینه بصورت عفریته درآمده و عروس را میرباید. آنگاه با تلاش و مشقتهای ابومحمد، دختر را در چین مییابد و با جادو دوباره عفریت را گرفته و تبدیل به بوزینه کرده و از بلای هجران یار خلاصی مییابد (همان: صص ۶۸۰-۶۶۹).

سومین نمونه از تبدیل انسان به بوزینه در داستان غریب بیان شده است. هنگامی که عفریتیان غریب را به نزد ملکه جهان شاه می‌برند، از او نام و نشان می‌پرسد و می‌خواهد که وارد دینش شود و او را به همسری خویش برگزیند ولی غریب امتناع می‌ورزد. لذا او را در بت‌خانه زندانی میکند شاید دلش نرم گردد اما غریب شب تا صبح تمام بتها را خرد میکند و وقتی صبح خادمان بت‌خانه از ماجرا آگاه میشوند، به ملکه خبر میدهند. او دستور کشتن غریب را صادر میکند ولی غریب با شجاعت مبارزه میکند و آنها را میکشد و درنهایت با فسون ملکه بازوان سست و اسیر میگردد و بین آنها جدال لفظی صورت می‌گیرد. ملکه با جادوگری و دمیدن بر آب ظرف و پاشیدن بر غریب او را به بوزینه تبدیل میکند و پس از دو سال ملکه جادوگران با غریب سازش میکند و جادو را از او برمیدارد (همان: صص ۷۰۰-۷۰۱).

صص ۳۸۰-۳۸۲). معمولاً افرادی که در داستانهای هزار و یک شب بشکل غزال یا بوزینه درآمده‌اند انسانهای خوبی بوده‌اند که از روی بدخواهی به این صورت تبدیل شده‌اند (سحر و جادو در داستانهای هزار و یک شب، خدایاری و ده‌نمکی: ص ۱۵).

تبدیل انسان به پرنده

در داستان بدرباسم نیز بکرات بلاگردانی بوسیله جادو را مشاهده می‌کنیم. ابتدا جادو شدن بدرباسم توسط جوهره دختر ملک سمندل. وقتی خالوی بدر باسم، جوهره را از او خواستگاری می‌کند و سمندر قبول نمی‌کند، بین آنها جنگ صورت می‌گیرد و قوم سمندر اسیر می‌گردند. جوهره به جزیره‌ای فرار می‌کند و از قضا بدرباسم نیز به همان جزیره می‌رسد و جوهره او را بوسیله جادو به پرنده زبایی تبدیل می‌کند. پرنده توسط صیادی شکار می‌گردد و در ادامه توسط پادشاه خریداری می‌گردد تا اینکه زن پادشاه که جادو میدانسته، طاسکی آب بدست می‌گیرد و کلماتی چند بر آن می‌خواند و باسم را به صورت اصلی برمیگرداند و از بلا می‌رهاند (هزار و یک شب: صص ۵۵۲-۵۲۵). نمونه دیگر را در داستان حسن بصری و نورالسناء می‌خوانیم. وقتی زن حسن بصری که در زیبایی یگانه عصر بود با کسب اجازه از مادر حسن به گرمابه رفته بود، کنیزان زبیده، همسر هارون الرشید، او را می‌بینند و خبر به ایشان می‌رسانند. زبیده که نگران بود مبادا همسرش بشنود و هوش از سرش برود، بدنبال همسر حسن بصری می‌فرستد و او امتناع می‌کند ولی با زور او را به نزد زبیده می‌برند. وقتی ایشان را می‌بیند لب به تحسین او می‌گشاید ولی همسر او از اوضاع خبردار می‌شود؛ لذا با اصرار لباس پشمین خود را طلب می‌کند. به دستور زبیده برای ایشان حاضر می‌کنند. او بچه‌هایش را در بغل گرفته و لباس در بر کرده، به قدرت خدای تعالی مرغکی خوش خط و خال شده و بر فراز بام مینشیند (همان: صص ۶۰۸-۶۰۹).

پیکرگردانی و دگردیسی این داستانها در بسیاری از داستانهای دیگر هزار و یک شب نیز به گونه‌های مختلف تکرار می‌شوند. شاید نتوان هدف اصلی نویسنده را از اقبال به اینگونه جادویی کشف کرد اما تا آنجا که به کارکردهای دگردیسی مربوط است میتوان گفت دگردیسی گویا با آمال انسانی در رابطه‌ای نوین و غیرمتعارف قرار دارد. «پیکرگردانی هدفهای مختلفی را دنبال میکند و ما از طریق آن به آرزوها و نیازهای مادی و معنوی انسان پی می‌بریم. در این دگردیسی قهرمانهای افسانه‌ای انواع آرزوهای انسانی همچون بی‌مرگی، جاودانگی، قدرت پیشگویی، زیبا بودن، سخن گفتن با اشیا و ... را بدست می‌آورند تا به آرامش روانی دست یابند» (پیکرگردانی «انسان - حیوان» و «حیوان - انسان» در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، انصاری و همکاران: ص ۹۴). این حوزه در کل رویکردی آشنایی‌زدایانه دارد. دگردیسیهای جادویی امور متعارف، منطقی، معقول و آشنا را به کناری می‌زند و از آلترناتیوها یا جایگزینهای خیالی سخن می‌آورد. بطور خلاصه میتوان گفت رویکرد بسیاری از داستانهای جادویی هزار و یک شب بر پایه همین نگرش فرمالیستی استوار است. «کاربردهای مجازی واژگان، ذهن را متوجه معانی تازه‌ای میکند و معنای آشنا بی‌اهمیت و ناپدید میشوند. معنای آشنایی‌زدایی تمامی شگردها و فنونی را دربر می‌گیرد که مؤلف آگاهانه از آنها سود می‌جوید تا جهان متن را به چشم مخاطبان بیگانه بنمایاند. نویسنده بجای مفاهیم آشنا، واژگان، شیوه‌های بیان یا نشانه‌های ناشناخته را بکار می‌گیرد» (ساختار و تأویل متن، احمدی: ص ۴۸).

نتیجه‌گیری

نقش عنصر مادی جادو در تقابل با نیروهای مافوق مادی و کنش آن در دگردیسیهای جادویی موضوعی است که جستار حاضر بر آن متمرکز گشته است. بررسی نقش جادو در پژوهشهای ادبی را نباید صرفاً پژوهشی درون-ساختاری در این حوزه قلمداد کرد. نتایج مقدماتی بحث در مقاله حاضر نشان‌دهنده آن است که اساساً دامنه و گستره مفهومی و کارکردی آن از فلسفه تا الاهیات و از ادبیات تا مردم‌شناسی را دربر میگیرد. با توجه به مباحث مطرح‌شده در این پژوهش میتوان گفت بلاگردانی یکی از روشهای مهم مبارزه با طبیعت ناشناخته و دفع بلاهایی بوده که بر بشر نازل میگرددیده است. اما شیوه‌های بلاگردانی براساس فرهنگ و تمدن انسانها متفاوت است ولی بطور عموم در بین آنها رواج داشته و اکنون نیز به انحای مختلف وجود دارد. براساس نتایج استدلالی این تحقیق، یکی از گونه‌های مهم بلاگردانی در هزار و یک شب، بلاگردانی بوسیله جادو است که اشکال مختلفی از آن از دوران کهن در ایران رواج داشته است. در هزار و یک شب افراد از هر صنف و دسته‌ای که باشند میتوانند جادوگری آموخته باشند و از این علم در دفع بلا یا ابتلای به بلا استفاده نمایند. از سوی دیگر کاربرد جادو در راستای دگردیسی انسان در داستانهای هزار و یکشب پرده از عمیقترین لایه‌های روان‌شناسانه آنها و سیر درونی امیال و رؤیاهای آنها برمیدارد و به این اعتبار است که جادو بدل به یک مقوله مهم در داستانهای هزار و یک شب میگردد؛ بنحوی که در اکثر داستانها، خواننده با جادو و جادوگری مواجه میشود. جادوگران براحتهای کارهای عجیب و غریبی مثل تبدیل انسان به حیوان یا سنگ و... انجام میدهند. در این داستانها جادوگران اکثراً زن هستند و آنها در شناسایی انسانهای جادوشده و دفع این بلا نقش چشمگیری دارند. بررسیها در حوزه دگردیسی در این داستانها نشان میدهد خصلت جادو در هزار و یکشب درگیر فرایندی آشنایی‌زدایانه است و از تلقیهای منفی از جادو پیروی نمیکند. بالینحال تنوع در این دگردیسیها و همچنین گونه‌شناسی آنها این حکم را، که همواره جادو بمنزله دگردیسیهای رهایی‌بخش است، عمومیت نمیبخشد.

مشارکت نویسنندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد استخراج شده است. آقای دکتر قربانعلی ابراهیمی راهنمایی این پایان‌نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای مهدی خلیفه به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر مهرداد چترایی عزیزآبادی نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد و هیئت داوران رساله که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Ahmadi, Babak. (۲۰۰۹). Text structure and interpretation, ninth edition, Tehran: Markaz Publishing, p. ۴۸.
- Agamben, Giorgio. (۲۰۰۹). Homosaker, Translated by Morad Farhadpour, Collection of Articles on Law and Violence, Tehran: Rokhdad-e Now.
- Anjavi Shirazi, Abolghasem & Zarifian, Mahmoud. (۱۹۹۲). Transition and Theory in People's Culture, Vol. I, Tehran: Sparak, p. ۱۰.
- Ansari, Zahra and others. (۲۰۱۷). The configuration of "human-animal" and "animal-human" in the culture of myths of the Iranian people, *Hormozgan Cultural Research Journal*, ۲ (۱۳), pp. ۹۲-۱۱۲
- Dorri, Najmeh; Kheirandish, Seyed Mehdi; Kawsari, Elham. (۲۰۱۳). Narrative style in One Thousand and One Nights, *Journal of Humanities*, No. ۷۲, pp. ۱۳۱-۱۵۲.
- Ferdowsi, Abolghasem. (۲۰۰۹). Shahnameh, ۱۶th edition, Tehran: Qatreh.
- Fraser, George. (۲۰۰۴). Golden branch. Translated by Kazem Firouzmand. Tehran: Agah, p. ۵۹۳.
- Golsorkhi, Iraj. (۱۹۹۸). History of Witchcraft, Tehran: Elm, p. ۱۵, ۱۶.
- Hafez Shirazi, Shamsuddin. (۲۰۱۴). Poetry Divan, Edited by Qassem Ghani and Mohammad Qazvini, Tehran: Shaghayegh.
- Hedayat, Reza Ghali Khan. (۲۰۰۳). Majma Al-Fosaha, by the efforts of the Mazaher Mosaffa, second edition, Tehran: Amirkabir, p. ۷۲۷.
- Hojjat, mohammad and Mehrabizadeh, Mahtab. (۲۰۱۳). The role of magic and some strange industries in the stories of One Thousand and One Nights, *Journal of Literature and Language*, ۱۶ (۳۳), pp. ۸۶-۱۱۳.
- Javadi Amoli, Abdullah. (۲۰۰۹). Altasnim. Qom: Bustan-e Ketab, p. ۱۴۸.
- Khodayari, Mostafa and Dehnamaki, Zakie. (۲۰۱۵). Magic in the stories of One Thousand and One Nights, *Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature*, ۸, (۲۷), pp. ۱۴۳-۱۲۳.
- Manzoor, Muhammad ibn Makram. (۲۰۱۲). Language of the Arabs, vol. ۳, Qom: Dar al-Islam, p. ۵۵.
- Mo'ei, Mohammad. (۱۹۹۴). One-volume Persian culture, Tehran: Sorayesh, p. ۱۸۲.
- Shafiee Kadkani, Mohammad Reza. (۱۹۸۷). Images of Imagination in Persian Poetry, Second Edition, Tehran: Agah, p. ۱۸.
- Tasoji Tabrizi, Abdollatif. (۲۰۱۲). One Thousand and One Nights, Tehran: Ferdows.

فهرست منابع فارسی

- قرآن کریم، قم: انتشارات دارالسلام.
- ادبیات ایران در ادبیات جهان، آذر، امیراسماعیل. (۱۳۸۷). تهران: سخن.
- پیکرگردانی «انسان - حیوان» و «حیوان - انسان» در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، انصاری، زهرا و دیگران (۱۳۹۶). پژوهشنامه فرهنگی هرمزگان، ۲ (۱۳)، صص ۹۲-۱۱۲.
- تاریخ جادوگری، گلسرخی، ایرج (۱۳۷۷). تهران: علم.
- التسنیم فی تفسیر قرآن الکریم، جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). قم: بوستان کتاب.
- دیوان شعر، حافظ شیرازی، شمس‌الدین (۱۳۹۳) تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، تهران: شقایق.
- ساختار و تأویل متن، احمدی، بابک (۱۳۸۸). چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- سبک روایتگری در هزار و یک شب، دری، نجمه؛ خیراندیش، سید مهدی؛ کوثری، الهام (۱۳۹۲). پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۱، صص ۱۵۲-۱۷۲.
- سحر و جادو در داستانهای هزار و یک شب، خدایاری، مصطفی و دهنمکی، زکیه (۱۳۹۵). فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل زبان و ادبیات فارسی (۲۷)، ۸، صص ۱۲۳-۱۴۳.
- شاخه‌های زرین، فریزر، جرج (۱۳۸۳). ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.

شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۸). چاپ شانزدهم، تهران: قطره.
صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶). چاپ دوم، تهران: آگاه.
فرهنگ فارسی، معین، محمد (۱۳۷۳). یک جلدی، تهران: سرایش.
گذری و نظری در فرهنگ مردم، انجوی شیرازی، ابوالقاسم و ظریفیان، محمود (۱۳۷۱). ج اول، تهران: اسپرک.
لسان العرب، ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۳۹۱). ج ۳، قم: دار الاسلام.
مجمع الفصح، هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۲). به کوشش مظاهر مصفا، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
نقش طلسم و جادو و برخی صنایع غریبه در داستانهای هزار و یک شب، حجت، محمد و مهرابی‌زاده، مهتاب (۱۳۹۲)، نشریه ادب و زبان، (۳۳) ۱۶، صص ۸۶-۱۱۳.
هزار و یک شب، طسوجی تبریزی، عبداللطیف (۱۳۹۱)، تهران: فردوس.
هوموساگر، آگامبن، جورجو (۱۳۸۸). ترجمه مراد فرهادپور، مجموعه مقالات قانون و خشونت، تهران: رخداد نو.

معرفی نویسندگان

مهدی خلیفه: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
(Email: Mahdikhalife@gmail.com)
قربانعلی ابراهیمی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
(Email: Ghorbanali.ebrahimi333@gmail.com) (نویسنده مسئول)
مهرداد چترایی عزیزآبادی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
(Email: M_chatraei@yahoo.com)

COPYRIGHTS

© ۲۰۲۱ The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY ۴.۰), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.



Introducing the authors

Mehdi Khalife: PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
(Email: Mahdikhalife@gmail.com)
Ghorban Ali Ebrahimi: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
(Email: Ghorbanali.ebrahimi333@gmail.com) : Responsible author
Mehrdad Chatraei Azizabadi: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
(Email: M_chatraei@yahoo.com)